

# قصوف

## ۵ سماع

رقص آنجا کن که خود را بشکنی      پنجه را از ریش شهوت برکنی  
رقص و جولان بر سر منبر کنند      رقص اندر خون خود مردان کنند  
چون رهند از دست خود دستی زنند      چون جهند از نقص خود رقصی کنند  
مطر بانشان از درون دف می زنند      بحرها در شورشان کف می زنند

رقص شوریدگی است ، خروش عواطف است ، برافروخته شدن آتش جان آتش بجان است ، زبانه های آتش سینه های سوزان است ، آوای دل دلدادگان است ، آهنگ پویندگان و راه روان شهرستان نیستی است ، بانگ درای کاروان وحدت است ، نماز وارستگان است ، ساز و نوا می طرب عشق است ، شور مستی و غریوانا الحق و اصلان است ، سالکان در سماع و رقص ملکوتی خویش با حرکات موزون و باز یروهم متناسب جنبش اعضاء خروش نهاد و اندرون خود را نمودار می سازند .

رقص خود شکنی است ، بت شکنی است ، نه خودسازی ، دست میزنند ، دست می افشانند پای میکوبند که : ازدست دیونفس رهائی یافته اند ، رقص میکنند که . از نقص جسته راه کمال رامی پویند .

رقص میکنند زیرا : روح ناراحت در اندرونشان شوری بپا کرده کف میزنند ، دف میزنند که : افسانه هستی ( یا هستی افسانه ) ایشان بر باد رفته ، و در حق و حقیقت تجلی کرده است . دف میزد و کف میزد و میگفت که مجدم من مجدم و بر باد شد افسانه ام امشب رقص میکنند ، می شورند که شاه بازنفوسشان می خواهد از تنگنای قفس تاریک جهان فانی به آشیانه ملکوت اعلی پرواز کند .

استواء قامت مرد در پیچ وتاب، زیروبم، راست و خم، جست و خیز، و چرخ زدن رقص از میان می‌رود، ساختمان قامت طبیعی در هم شکسته می‌شود. چرا؟ ایراکه رقص خود شکنی است، بت شکنی است.

سماع صوفیان عبارت می‌باشد از ساز و آوازهایی که با سرودن ترانه‌های عرفانی و نواختن آهنگهای موسیقی و دست افشانی و پای کوبی توأم با رقص و چرخ زدن انجام می‌گیرد. صوفیان در مجالس سماع با آوازا و آهنگهای طرب انگیز سر مست شده و نشئه و شوری بایشان دست می‌دهد که در اصلاح تصوف و عرفان آنرا: (وجد) گویند، و گاهی از نشئه وجد چنان از خود بیخود می‌گردند که سراز پای نشناخته جامه بر تن می‌دریدند و بی‌هوش بر زمین می‌غلیزند و چه بسا این شور و حال بزندگانی ایشان پایان می‌داده است.

ابوبکر اشنانی که از مشایخ صوفیه بود: «چنان در هنگام سماع از خود بیخود می‌گردیده و سر خوش می‌شده که دست از پای نمی‌شناخته است؛ یک روز نوجوانی در خانقاه آواز و سرود بخواند، او سماع کرد چنان از خود بیخود و مست گردید که از بام خانقاه بیفتاد و بمرد، شیخ الاسلام خواجه عبدالله انصاری گوید: ذوالنون مصری، و شبلی، و خراز، و نوری، و دراج، همه در سماع برفته‌اند رحمهم‌الله تعالی، سه تن از ایشان سه روز بزیستند و غیر از ایشان بوده‌اند نیز از مشایخ و مریدان که در سماع برفته‌اند» (۱)

شیخ احمد چشتی گفت: «روزی در آن ایام سماع می‌کردم و در آن شور می‌کردم و جامه پاره می‌کردم چون از سماع بیرون آمدم بمسجد جامع شدم درخمار سماع بودم یکی از ایشان مرا آمد مرا گفت: آن جوان که بود؟ که با تودر سماع میگشت گفتم چگونه؟ گفت: نوجوانی شاخ نرگس دراز در دست با تو میگشت در سماع هر گاه که آن نرگس بفرآبینی تو میداشتی تودر شوریدی و بی‌طاقت تر شدی در سماع» (۲)

قدیم ترین مجالس سماع در زمان شیخ ابوسعید ابوالخیر در شهرهای مهنه و نیشابور و طوس تشکیل می‌گردیده است.

جامه شق کردن (پیراهن برتن چاک زدن)

«گاه در شور و وجد سماع چنان از خود بیخود گردیده که جامه برتن چاک می‌زدند، جامی درباره شیخ ابوعلی فارمدی گوید:

«... چون بسماع مشغول شدند شیخ را وقت خوش گشت و وجدی بروی ظاهر شد و

جامه شق کرد ..»

## سماع مهنه

صاحب اسرار التوحید در احوال ابوسعید ابوالخیر هنگامیکه کودکی خورد سال بود گوید :

و پدر شیخ ما با جمعی عزیزان این طایفه در مهنه نشستی داشتی که در هفته هر شب بخانه یکی از آن جمع حاضر آمدندی .. و چون چیزی بکار بردندی و از نماز و اوراد فارغ شدندی سماع کردندی، یک شب پدر شیخ ما بدعوت درویشان می شد والدۀ شیخ از وی التماس کرد که بوسعید را با هم برتا نظر درویشان و عزیزان بروی افتد، پدر شیخ ما با ابو فرزند خود بوسعید را با خویش برد، چون بسماع مشغول شدند قوال این بیت گفت

بیت :

این عشق بلی عطای درویشانست      خود را کشتن ولایت ایشانست  
دینار و درم نه زینت مردانست      جان کرده نثار کار آن مردانست  
چون قوال این بیت گفت درویشانرا حالتی پدید آمد و این شب تاروز برین بیت رقص می کردند، و در آن حالت بودند .. (۱)

### «شیخ گفت ما در نمازیم ورقص میگرد.»

«هنگامیکه شیخ ابوسعید ابوالخیر در شهر قاین بود آنجا مردی بزرگ بود، او را محمد قاینی (۲) میگفتند، پیوسته پیش شیخ آمدی و بدعوتها با شیخ بهم بودی روزی شیخ را بدعوتی بردند و او در خدمت شیخ بود و سماع می کردند و رقص می کردند، آواز نماز بر آمد، امام محمد گفت نماز، نماز شیخ گفت مادر نمازیم ورقص می کرد، محمد قاینی از میان جمع بیرون آمد و نماز بگزارد آنکه پیش جمع آمد چون از سماع فارغ شدند شیخ روی بجمع کرد و گفت : از آنجا کی آفتاب بر آید تا بدانجا کی فرو رود بر هیچ آدمی نیفتد بزرگوارتر و فاضلتر ازین مرد، امامس موئی بازین حدیث کار ندارد» (۳)

## سماع نیشابور

«در آن هنگام که شیخ ابوسعید در نیشابور بود، روزی جماعتی درویشان شیخ بازار میگذاشتند، قوالان آمده بودند از طوس و در بازار سماع می کردند، چون جماعت بخانه آمدند با شیخ گفتند کی قوالان طوس رسیده اند و در بازار سماع میکنند، ما را سماع ایشان

۱- اسرار التوحید - ص ۱۶ - ۱۵ - ۲ - امام محمد قاینی از اجلۀ فقهاء شافعیه بوده.

۳- اسرار التوحید - ص - ۲۴۰

می‌باید، شیخ حسن را گفت برودر بازار نیشابور بنگر تا کیست نیکوروی تر بگویی مقریان رسیده اند ازطوس، واصحابنارا می‌بایدکی آواز ایشان بشنوند، اسباب سفره ایشان ترتیب کن تا مقریان بااصحابنا امشب بیاسایند، بیرون آمد وگرد بازار نیشابور بگشت وپیش شیخ آمد وگفت همه نیشابور بگشتم هیچ کس را نیکو روی تراز شیخ ندیدم...» (۱)

## مجلس سماع خانقاه قصری در دژفول

شیخ نجم‌الدین کبری در جستجوی پر جهانگردی میکرد تا بخوزستان رسید وبشهر دژفول (۲) رفت وآنجا درخانقاه شیخ اسماعیل قصری(۳) رحل اقامت افکند ورنجورشد ورنجوری اورا بسی شکنجه میداد شبی در خانقاه پیروان شیخ اسماعیل قصری سماع میکردند واو از سماع بیش از رنجوری آزارمیدیده زیرا سماع را خوش نداشته ومنکر بوده است، آنشب شیخ اسماعیل بیامد ودست شیخ نجم‌الدین را بگرفت وبمیان سماع برد و اختی اورا بگردانید هماندم رنجوری ازتن او برفت وباب مکاشفه بروی مفتوح گردیده است .

تصوف یکی از مظاهر تجلی اندیشه وخرید جاویدان ایرانی است که درهر زمان ودر هر شرایط واوضاع در تضاعیف قرون واعصار ودرمیان کرد وغبار حوادث وسوانح روزگار درجانه متناسب بااوضاع زمان میدرخشیده است .

روح ناراحت وفلسفه عرفان واشراق پارسیان دردوران اسلامی بلباس عرفان اسلامی ظهور کرد ، وبا مبارزات شدید پیشتازان ورهبران ومشعل داران ایران تحول ، بسط و توسعه وگسترش یافت . «سماع» که از جلوه گاههای تصوف ومشعل فروزان عرفان میباشد ازآغاز پیدایش پی‌دپی هدف تیرهای مخالفت دشمنان ومخالفان قرار میگرفت، اما تدبیر وسیاست معقول ومنتطقی پیشتازان ورهبران هشیار وخردمند صوفیه آتش خشم ودشمنی مخالفان را خاموش گردانیده وراه را برای پیشرفت وگسترش باز میکرد .

وداستان مجلس سماع شیخ ابوسعید ابوالخیر در نیشابور درهمسایگی خانه «سیداجل» یکی از آن وقایعی است که زمینه را برای سرکوبی و نابودی صوفیان آماده میساخت ، ومیرفت که این نهال نورسته از بیخ وبنیاد کنده شده و این نوزاد در گاهواره نابود شوداما تدبیر وهوش وخرید شیخ ابوسعید ابوالخیر این مشکل را خردمندانه حل وفصل کرده است. داستان مجلس سماع ابوسعید ابوالخیر در نیشابور این است :

«و چون سید اجل دانست که صوفیان در همسایگی سرای او مجلس سماع برپای داشته‌اند، دستور داد تا سقف خانه را بر سر ایشان خراب کنند، و چون مقداری خشت بر سر ایشان ریختند صوفیان بخروش درآمدند، شیخ ابوسعید پرسید خروش درویشان از چیست؟ باو گفتند که خشت سقف را بدستور سید اجل بر سر ما همی ریزند، شیخ گفت خشته‌ها را که افکنده‌اند بنزد من بیاورید، پس صوفیان آن خشته‌ها را در تثنی‌نهاده پیش شیخ ابوسعید آوردند، و شیخ ابوسعید آن خشته‌ها را بر میداشت و می‌بوسید و بر چشم می‌نهاد و گفت: هر چه از سوی خاندان نبوت بر ما فرود آید آن نعمت است و فخر برای ما». (۱)

## خلوت

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار  
دیو چو بیرون رود فرشته در آید

سنائی غزنوی گوید:

کی در آید فرشته تا کنی سگ ز در دور و صورت از دیوار  
پرده بردار تا فرود آرند هودج کبریا بصفه بار

جامی از کتاب «فواتح الجمال» شیخ نجم‌الدین کبری نقل کرده مینویسد:

«که شیخ نجم‌الدین کبری در آن کتاب در کیفیت خلوت نشستن خود مینویسد:

«چون بخدمت شیخ عمار رسیدم و باذن وی بخلوت در آمدم بخاطر گذشت که چون

اكتساب علوم ظاهری کرده‌ام چون فتوحات غیبی دست دهد آنرا بر سرهای منبر بر طالبان

حق برسانم چون به این نیت بخلوت در آمدم اتمام خلوت میسر نشد بیرون آمدم، شیخ

فرمود اول تصحیح نیت کن بعد از آن بخلوت در آی، پرتو نور باطن او بر دل من تأفت

کتابها را وقف کردم و جامه‌ها را بقرا بخشیدم بغیر يك جبهه که پوشیده بودم و گفتم این

خلوت خانه قبر منست و این جبهه کفن، مرا دیگر امکان بیرون آمدن نیست و عزم کردم

که اگر داعیه بیرون آمدن غالب شود آن جبهه را پاره سازم تا عورت را ستر نماند و

استحیا مانع خروج شود ، شیخ در من نظر کرد و گفت درآی که نیت درست ساختی چون درآدمم اتمام خلوت دست داد و بیمن همت شیخ ابواب فتوحات برمن بگشاد» (۱)  
حافظ :

بی چراغ جام در خلوت نمی آرم نشست  
خلوت مارا فروغ از عکس جام باده باد  
وقت گل مستوری مستان ز نادانی بود  
ز آنکه کنج اهل دل باید که نورانی بود  
خوش بود خلوت هم‌ای صوفی ولیکن گرداو  
باده ریحانی و ساقی روحانی بود

## خلوت شهر کرمان

... سند خرقة سید حسینی بساطان المشایخ شهاب الدین سهروردی میرسیده است، شیخ فخرالدین عراقی و شیخ اوحدی و سید حسینی هر سه تن مریدان شیخ شهاب الدین سهروردی بوده اند ، و سالی چنان اتفاق افتاد هر سه نفر در کرمان در خانقاه شیخ اوحالدین بخلوت نشستند و هر کدام در اثناء از سفر عالم ملکوت و سیر و سیاحت عوالم روحانی ارمغانی بخدمت شیخ آوردند، شیخ فخرالدین عراقی کتاب «لمعات الفاسقین» و شیخ اوحدی کتاب «ترجیع» و امیر سید حسینی کتاب «زاد المسافرین» آوردند ، بعد از آنکه شیخ هر سه را مطالعه کرد فرمود که حق تعالی وجود این سه در دریای یقین را همواره محفوظ بدارد، و عجب سه گوهر یگانه از کان حقایق بیرون آوردند» (۲)

و اما جامی در نفحات الانس نوشته است که شیخ فخرالدین در شهر قونیه در محضر شیخ صدرالدین قونوی که فصوص را درس میگفت حاضر شده و درس فصوص را استماع کرد و در اثنای آن کتاب لمعات الفاسقین را نوشت و در باره هر يك از سه کتاب مزبور شمه‌ای گفته میشود :

لمعات شیخ فخرالدین عراقی کتاب كوچك يارساله مختصری است به نثر پارسی موشح به اشعاری از گفته‌های خود عراقی در ماهیت و مراتب عشق (۳) .

۱- نفحات الانس ص ۳۷۴

۲- حبیب السیر و روضة الصفا، و نفحات الانس .

۳- روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات - اسفزاری نفحات الانس - جامی

تذكرة الشعراء - دولتشاه سمرقندی